

تأثیر اعتراضات ضد نژادپرستی بر انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و موقعیت بین‌المللی آن

مقدمه

کشته شدن یک سیاه پوست آمریکایی توسط پلیس آمریکا به طرز فجیعی، به گونه‌ای که این پلیس به مدت حدود ۸ دقیقه زانوی خود را بر گلوئی آن فرد سیاه‌پوست می‌فشرده و آن فرد هم‌دائم فریاد می‌زد نمی‌توانم نفس بکشم، تبدیل به خبر اول شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های دنیا شد و به دنبال آن اعتراضات گسترده‌ای در سراسر آمریکا نسبت به تبعیض نژادی در این کشور رخ داد. آنچه که مسلم است، این رفتار پلیس آمریکا پدیده‌ای جدید در آمریکا نیست و در طول سال‌های گذشته بارها پلیس آمریکا اقدام به قتل افراد سیاه‌پوست بیگناه یا غیرمسلح کرده است و شورش‌هایی علیه نژادپرستی در طول ۶۰ سال گذشته بارها در این کشور رخ داده است، ولی آنچه که این اعتراضات را با اعتراضات سال‌های گذشته متفاوت کرده، گستردگی و تداوم آن می‌باشد. خیلی از کارشناسان این اعتراضات را نشانه‌ای از گسست قومیتی و طبقاتی در جامعه آمریکا می‌دانند و گروهی دیگر آن را یکی از علامت‌های تشدید افول آمریکا می‌دانند.

قبل از ورود به بحث اعتراضات اخیر آمریکا لازم می‌دانیم به مسأله افول آمریکا پرداخته شود. بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، آمریکا خود را قدرت بلامنازع جهان می‌دانست و فوکویاما هم نظریه پایان تاریخ را اعلام کرد. بر همین اساس آمریکا سعی کرد با توجه به برتری نظامی و اقتصادی خود، دیگر کشورها را برای ورود به نوعی نظام آزاد تجاری و روش‌های سامان‌یافته برای مناسبات پولی مجاب سازد. البته این موضوع بیشتر شامل کشورهای اروپای شرقی و دولت‌هایی که به دنبال فروپاشی شوروی بوجود آمده بودند، می‌شد. در این زمینه، افرادی مانند فرید زکریا معتقدند که دوره هژمونی آمریکا تا سال ۲۰۰۳ ادامه یافته و با حمله آمریکا به عراق و درگیری گسترده آمریکا در غرب آسیا افول این هژمونی آغاز شده است. در این میان، وقوع اعتراضات ضدنژادپرستی در آمریکا و تداوم آن، از منظر ارتباط آن با انتخابات آمریکا و موضوع افول هژمونی بین‌المللی آمریکا حاوی گزاره‌های تحلیلی مفیدی خواهد بود. بنابراین، در اینجا تلاش می‌شود تا با نگاهی به وضعیت سیاه‌پوستان در آمریکا، تأثیر اعتراضات ضدنژادپرستی بر انتخابات آتی آمریکا و افول هژمونی بین‌المللی این کشور مورد بررسی قرار گیرد.

وضعیت اقلیت سیاه‌پوست در آمریکا

سیاه‌پوستان در حدود ۱۳٪ جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند که با توجه به جمعیت ۳۳۰ میلیونی این کشور، تعداد آنها در حدود ۴۰ میلیون نفر می‌باشد. از این

تعداد، حدود ۴/۵ میلیون نفر مهاجر، ۸۳٪ مسیحی و در دسته‌بندی‌های سیاسی، حدود ۸۶٪ آنها طرفدار حزب دموکرات می‌باشند.

به لحاظ تاریخی، اولین برده‌های سیاه‌پوست در حدود ۴۰۰ سال پیش توسط تجار پرتغالی وارد خاک آمریکا شدند و با افزایش سطح زمین‌های کشاورزی، تعداد بردگان هم، بویژه در ایالت‌های جنوبی آمریکا افزایش پیدا کرد؛ زیرا ایالت‌های شمالی آمریکا بیشتر صنعتی بودند و ایالت‌های جنوبی بیشتر در زمینه کشاورزی مانند تولید نیشکر و پنبه فعال بودند. با افزایش تولید محصولات صنعتی در ایالات شمالی و مازاد تولید، سران این ایالات تصمیم گرفتند که زمینه صادرات این محصولات را به ایالات جنوبی فراهم کنند که با مقاومت این ایالات روبرو شدند. به همین دلیل، ایالات شمالی تحت عنوان مقابله با برده‌داری و آزادی بردگان، جنگ‌هایی را علیه ایالات جنوبی از سال ۱۸۶۱ آغاز کردند که به «جنگ‌های انفعال» معروف شد و تا سال ۱۸۶۵ ادامه یافت که در جریان آن، نزدیک به یک میلیون نفر کشته شدند. در نهایت، ایالت‌های جنوبی شکست خوردند و متعهد شدند در مقابل لغو کامل قوانین برده‌داری، از کمک‌های مالی ایالت‌های شمالی برخوردار شوند.

با این وجود، در سال‌های بعد برده‌داری به شکل نوین خود ادامه یافت و تبعیض نژادی به بدترین شکل خود در جامعه آمریکا گسترش و نفوذ یافت، به گونه‌ای که حتی در ارائه خدمات اولیه هم این تبعیض نژادی وجود داشت مانند؛ مدارس

جداگانه، دانشگاه‌های جداگانه و حتی آبخوری و سرویس‌های بهداشتی سیاه‌پوستان از سفیدپوستان جدا بود و در استخدام اولویت با سفیدپوستان بود. این وضعیت تا دهه ۵۰ میلادی ادامه داشت تا اینکه در این سال‌ها اعتراضات سیاه‌پوستان به شکل گسترده و منظمی افزایش یافت و تحت رهبری شخصیت‌هایی مانند «مارتین لوتر کینگ» و «مالکوم ایکس»، دولت آمریکا مجبور شد در سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۸ قوانین برابری نژاد سفید و سیاه را اعلام کند. هر چند این مصوبات به حذف فیزیکی رهبران این جنبش منجر شد. نکته مهم در این زمینه آن است که علی‌رغم تصویب این قوانین، اما این به معنای پایان تبعیض‌های نژادپرستانه علیه سیاهان در داخل آمریکا نبود، به گونه‌ای که در طول ۵۰ سال گذشته، ۱۰ شورش علیه اقدامات نژادپرستانه در آمریکا رخ داده است که بزرگترین آن در شهر دیترویت در ایالت میشیگان در سال ۱۹۶۷ و شورش سال ۱۹۹۲ در شهر لس آنجلس بوده است. با این حال، در ارتباط با وضعیت سیاه‌پوستان در آمریکا باید به واقعیت‌های زیر توجه کرد:

۱- شکاف اقتصادی ۱۰ برابری درآمد خانواده‌های سفیدپوست و

سیاه‌پوست

در سال ۲۰۱۶ درآمد هر خانواده سفیدپوست اروپایی تبار ۱۷۱ هزار دلار بوده و در مقابل این درآمد برای خانواده‌های سیاه‌پوست، تنها ۱۷ هزار دلار در سال بوده است. اختلاف ۱۰ برابری این درآمد از سال ۲۰۰۷ به این سو بی‌سابقه بوده و نشان‌دهنده شکاف اقتصادی عمیق میان خانواده‌های سیاه‌پوست و سفیدپوست اروپایی تبار در

آمریکاست. بحران و رکود اقتصادی سال ۲۰۰۸ به فقیرتر شدن خانواده‌های طبقه متوسط در آمریکا و افزایش شکاف طبقاتی در این کشور منجر شد و این شکاف طبقاتی میان خانواده‌های سفیدپوست و سیاه‌پوست بسیار بیشتر مشهود می‌باشد.

۲- افزایش نژادپرستی علیه شهروندان سیاه‌پوست در آمریکا

از سال ۲۰۰۹ به عنوان نخستین سالی که اوپاما به کاخ سفید راه یافت، نژادپرستی و گرایش‌های سفیدپوست برترپنداری در آمریکا به طرز کم‌سابقه‌ای افزایش یافته است. مشکل افزایش نژادپرستی برای شهروندان سیاه‌پوست در آمریکا در مقایسه با دیگر شهروندان بسیار مشهودتر و قابل درک‌تر است. در سال ۲۰۱۷ هشت نفر از ۱۰ نفر یعنی ۸۰ درصد از شهروندان سیاه‌پوست مسأله نژادپرستی را مشکل بزرگ زندگی خود در آمریکا عنوان کرده‌اند. این مسأله در مقایسه با هشت سال پیش از آن تقریباً دو برابر شده، چرا که پیش از این تنها ۴۴ درصد از سیاه‌پوستان آمریکایی گرایش‌های نژادپرستی در آمریکا را مشکل خود در آمریکا عنوان کرده بودند. در مقایسه اما تنها نیمی از سفیدپوستان یعنی چیزی حدود ۵۲ درصد معتقد به وجود نژادپرستی در آمریکا می‌باشند و در سال ۲۰۰۹ تنها ۲۲ درصد از سفیدپوستان آمریکایی نژادپرستی را مسأله جامعه عنوان کرده بودند. این نشان می‌دهد که در حالی که نزدیک به ۸۰ درصد از سیاه‌پوستان با مشکلات ناشی از نژادپرستی روبرو شده‌اند، این موضوع تنها برای ۵۰ درصد سفیدپوستان محل بحث و قابل اهمیت بوده است.

۳- توزیع امکانات و مزایای اجتماعی نابرابر بین سفیدپوستان و سیاه پوستان

نگاه سیاه پوستان و سفید پوستان آمریکایی به توزیع امکانات و مزایای اجتماعی در جامعه متفاوت است. نزدیک به ۶۸ درصد سیاه پوستان معتقدند شهروندان سفیدپوست در مقایسه با رنگین پوستان از مزایای بیشتر اقتصادی و اجتماعی در جامعه برخوردار می‌باشند و در مقابل تنها ۱۶ درصد از سفیدپوستان معتقد به توزیع ناعادلانه امکانات اجتماعی میان سفیدپوستان و سیاه پوستان می‌باشند. در این میان، جالب آن که بیش از نیمی از سیاه پوستان معتقدند که ترامپ فرصت‌های شغلی را بصورت برنامه‌ریزی شده‌ای تنها به گروهی از شهروندان عمدتاً سفیدپوست اختصاص داده و در مقابل، بیشتر سفیدپوستان معتقد به رعایت عدالت در توزیع مشاغل در دوره ترامپ می‌باشند.^۱

مهمترین دلایل اعتراضات اخیر در آمریکا

۱- بیکاری گسترده به دنبال اپیدمی کرونا

قبل از شیوع بیماری کرونا نرخ بیکاری در کشور آمریکا در حدود ۳/۲٪ بود، اما زمانی که این بیماری در آمریکا شیوع پیدا کرد، نرخ بیکاری به شدت افزایش یافت، به گونه‌ای که تا حدود ۲۵٪ رسید و تعداد بیکاران به بالای ۴۰ میلیون نفر افزایش پیدا

۱. ر.ک: «۵ واقعیت که درباره سیاه پوستان آمریکایی باید دانست»، در:

کرد. بیکاری با شدت بسیار بالاتری نسبت به سفیدپوستان، در بین سیاه‌پوستان بوجود آمد که در برخی از گزارشات این درصد حتی به ۳۰ تا ۲۵٪ گزارش شده است. در کنار این مسأله، دستمزدها هم بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان تفاوت فاحشی داشت. نتیجه یک بررسی آماری در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد که متوسط درآمد سالانه یک سیاه‌پوست در حدود ۲۸۵۰۰ دلار می‌باشد و این رقم در شرایط مشابه برای یک فرد سفیدپوست، در حدود ۲۷۰ هزار دلار می‌باشد و میزان پس‌انداز یک سفیدپوست، شش برابر یک سیاه‌پوست می‌باشد و در دوران شیوع کرونا، با اجرای قرنطینه، به سرعت پس‌انداز خانواده‌های سیاه‌پوست به اتمام رسید و باعث شد تا فشار زیادی بر جامعه سیاه‌پوستان آمریکا وارد شود.

۲- مرگ و میر بالای سیاه‌پوستان در جریان اپیدمی کرونا

طبق آمار اعلام شده بالاترین میزان مرگ و میر و تعداد مبتلایان در جهان را آمریکا داشته است و در واقع می‌توان گفت که آمریکا در کنترل بیماری با یک شکست کامل روبرو شد. دلایل زیادی می‌توان برای این عدم موفقیت ذکر کرد که بعضی از عوامل آن عبارتند از:

الف- سوءمدیریت و موازی‌کاری در برخورد با این بیماری، به گونه‌ای که ترامپ از یک طرف مایک پنس را به عنوان مسئول ستاد مبارزه با بیماری کرونا انتخاب می‌کند و در کنار آن معاون وی جرارد کوشنر داماد خود را مأمور تشکیل یک کارگروه برای

مدیریت بیماری می‌کند. همچنین می‌توان به مقاومت ترامپ برای ایجاد قرنطینه و توصیه‌های غیرعلمی و مضحک او مبنی بر تزریق مواد ضد عفونی کننده یا استفاده از روسری به جای ماسک و معرفی داروهایی که عوارض زیادی برای بیماران دارد، اشاره کرد.

ب- پوشش ضعیف بیمه‌های درمانی در این کشور که هزینه‌های درمان را به شدت در این کشور بالا برده، در حالی که در حدود ۴۰ میلیون نفر آمریکایی فاقد بیمه درمانی هستند و به همین تعداد دارای بیمه‌های ضعیف هستند.

ج- تعطیلی دفتر مبارزه با بیماری‌های پاندمی در سال ۲۰۱۸ توسط ترامپ.

د- محدود کردن قرنطینه و جداسازی اجتماعی در حداکثر ۱۵ ایالت.

ه- ضعف شدید در نظام مراقبت بهداشتی و کارآیی آن؛ از این نظر آمریکا در بین ۵۵ کشور، رتبه ۵۰ را دارا می‌باشد. در حالی که رتبه جمهوری اسلامی ایران ۳۰ می‌باشد. حال باید این موضوع را در نظر داشته باشیم که تعداد بیمار سیاه‌پوست به نسبت سفیدپوست بیشتر می‌باشد و دلیل آن این است که چون سیاه‌پوستان بیشتر در بخش خدمات مشغول به کار هستند، واگیری بیماری در بین آنها بیشتر است ولی در ارائه خدمات درمانی، اولویت با سفیدپوستان می‌باشد و این باعث می‌شود که تلفات سیاه‌پوستان بیشتر شود.

۳- وجود رئیس جمهوری به نام ترامپ

ترامپ اساساً با شعارهای نژادپرستانه در انتخابات ۲۰۱۶ به پیروزی رسید؛ شعارهایی مانند اول آمریکا و اخراج مهاجرین جز معروفترین آنها بود. توئیت‌های نژادپرستانه و درخواست اخراج نماینده‌های کنگره که رنگین پوست بودند، تنها بخشی از رفتارهای نژادپرستانه ترامپ بوده است. حتی در دوران اعتراضات مردمی هم ترامپ دست از این رفتارهای خود برنداشت و بارها معترضین را تهدید به سرکوب شدید کرد و در اقدامی بی سابقه، علاوه بر نیروهای گارد ملی، ارتش را هم برای برخورد با معترضین به خیابان‌ها کشاند.

۴- عدم وجود عدالت در سیستم کیفری و قضائی آمریکا

با وجود اینکه سیاه‌پوستان تنها ۱۳٪ جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، اما بیشتر از نیمی از زندانیان را در آمریکا تشکیل می‌دهند و این باعث می‌شود که سرپرستان بسیاری از خانواده‌ها در زندان باشند و این مسأله فقر را در خانواده‌های سیاه‌پوست تشدید می‌کند. جالب آنکه در جرائم مشابه بین سفیدپوستان و سیاه‌پوستان، احکام قضائی سیاه‌پوستان شدیدتر است و تعداد افراد سیاه‌پوستی که به عنوان مظنون در خیابان متوقف و مورد بازخواست قرار می‌گیرند، دو برابر سفیدپوستان می‌باشد.

۵- افزایش اختیارات پلیس

در دوران ریاست جمهوری نیکسون برای برخورد شدید با قاچاقچیان مواد مخدر، اختیارات پلیس آمریکا به شدت افزایش یافت. بر این اساس، پلیس هر فردی را که

مشکوک باشد را می‌تواند در خیابان یا محل زندگی خود بازداشت کند و در صورتی که این فرد مقاومت کرد یا اقدام به فرار کرد، می‌تواند به سوی او شلیک کند. این قانون باعث شده است که آمار افرادی که سالانه توسط پلیس کشته می‌شوند، به شدت افزایش یابد. طبق بررسی‌های انجام شده از سال ۲۰۱۴ به طور متوسط در هر سال در حدود ۱۰۰۰ نفر توسط پلیس آمریکا کشته می‌شوند.

تأثیر اعتراضات اخیر بر انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

از جمله رخدادهای سیاسی آتی آمریکا که به احتمال زیاد از تأثیر اعتراضات ضدنژادپرستی مصون نماند، انتخابات پیش‌روی ریاست جمهوری آمریکا در ماه‌های آتی است که خوب است به آن پرداخته شود. اگر به شش ماه پیش برگردیم، کمتر کارشناسی احتمال می‌داد که ترامپ در انتخابات بعدی آمریکا شکست بخورد. در آن زمان، ترامپ در بیشتر نظرسنجی‌ها با اختلاف ۱۰٪ از رقبای دموکرات خود جلو بود و علت آن هم این بود که شاخص‌های اقتصادی آمریکا به شدت بهبود یافته بود. به عنوان مثال، نرخ بیکاری در این کشور به پایین‌ترین حد خود در ۵۰ سال اخیر رسیده بود و رشد اقتصادی در سه سال اخیر دائماً رو به افزایش بوده است. لازم به ذکر است که مهمترین شاخص در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا برای مردم این کشور، شاخص‌های اقتصادی است و مسائل دیگر در اولویت‌های بعدی قرار دارد. اما اکنون به دلیل شیوع اپیدمی کرونا و افت شدید شاخص‌های اقتصادی و مدیریت ضعیف

ترامپ در برخورد با این بیماری، محبوبیت ترامپ به شدت کاهش یافته است. به گونه‌ای که ترامپ که قبل از شیوع بیماری در نظرسنجی‌ها با اختلاف ۱۰٪ از رقبای دموکرات خود جلو بود، با اختلاف ۴٪ از رقیب دموکرات خود یعنی «جو بایدن» عقب افتاد.

ضربه دوم به ترامپ را اعتراضات عمومی ضدنژادپرستی وارد آورد و در آخرین نظرسنجی‌ها، ترامپ بین ۸ تا ۱۱٪ از بایدن در نظرسنجی‌ها عقب افتاده است. این مسأله در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا کم سابقه است که رئیس جمهور مستقر از رقیب خود به طور محسوس عقب افتاده باشد. آخرین بار این اتفاق به رقابت‌های انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶ برمی‌گردد که جیمی کارتر رقیب رئیس جمهور وقت جرال د فورد بود که اختلاف کارتر با جرال د فورد بیشتر از ۱۱٪ بود.

با این حال، هنوز هم به طور قطع نمی‌توان گفت که ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ شکست می‌خورد؛ زیرا اگر وضعیت اقتصادی آمریکا بهبود یابد، ممکن است شانس ترامپ هم افزایش یابد و در عین حال به نظرسنجی‌ها هم نمی‌شود اعتماد کرد. در همین راستا باید گفت که نباید فراموش کرد که در انتخابات سال ۲۰۱۶ در بیشتر نظرسنجی‌ها، هیلاری کلینتون از ترامپ جلوتر بود، ولی در نهایت ترامپ پیروز انتخابات شد. ضمن اینکه توجه به این نکته هم ضروری است که با پیروزی دموکرات‌ها یا جمهوری خواهان، تعاملات آمریکا با جمهوری اسلامی خیلی تغییری

نخواهد کرد و اهداف آنها یکسان است و فقط مدل رفتاری آنها با جمهوری اسلامی تغییر می کند.

اعتراضات ضد نژادپرستی و مسأله افول آمریکا

همانگونه که در مقدمه گفته شد، تلاش برای تحلیل رابطه‌ی میان اعتراضات ضد نژادپرستی با افول آمریکا، از مسائل مورد توجه و جدی است که در ادامه به آن می پردازیم. به لحاظ ادبیات نظری روابط بین الملل، افول قدرت هژمون زمانی آغاز می شود که در فرایند گسترش کنترل هژمون بر نظام بین الملل، نقطه یا زمانی فرامی رسد که هزینه های گسترش قدرت افزایش می یابد، اما بازده ناشی از آن، کاهش می یابد (قانون بازده نزولی). در واقع، دولت هژمون تا زمان برقراری تعادل میان سود و هزینه ها گسترش می یابد. در این میان، تحولات داخلی قدرت هژمون و تغییر محیط بین المللی در حالت تعادل هستند، اما هزینه های حفظ وضع موجود بین المللی، سریعتر از توانایی هژمون در حفظ وضع موجود رشد می کند. این همان لحظه ی افول قدرت هژمون است. مهمترین دلایل این افول عبارت اند از:

- ۱- تغییرات ساختاری در اقتصاد که متأثر از پیشرفت های تکنولوژیک می باشد.
- ۲- تفاوت در رشد قدرت دولت ها در درون نظام بین الملل همراه با افزایش هزینه استیلا به علت تغییر در محیط بین المللی از جمله توزیع قدرت و افزایش توان رقبا،

۳- افزایش هزینه‌های فزاینده جنگ توسط ایالات متحده آمریکا،

۴- گسترش تمایل جامعه آمریکا به سمت رفاه بیشتر و ناتوانی دولتمردان این

کشور در تأمین این نیازها،

۵- از دست رفتن رهبری تکنولوژیک آمریکا در صحنه بین‌الملل،

در این میان، روی کار آمدن شخصی چون ترامپ در آمریکا را اساساً باید محصول این عدم تعادل میان هزینه‌ها و سودهای آمریکا در تلاش برای حفظ هژمونی بین‌المللی خود دانست. در واقع، ترامپ با درک این نکته که میان روندهای سیاست خارجی آمریکا و مسائل داخلی این کشور، نوعی تعارض وجود دارد، تلاش کرد تا با طرح شعار «اول آمریکا» و کاستن از حضور فیزیکی و در نتیجه، هزینه‌های سیاست‌های توسعه‌طلبانه آمریکا در سراسر جهان، عدم تعادل مذکور را با اتخاذ سیاست‌های ملی‌گرایانه اقتصادی حل کند. در این راستا، ترامپ علاوه بر روی آوردن به تشدید تعرفه‌های تجاری در ارتباط با چین، اتحادیه اروپا و کانادا، تلاش کرد تا خروج نیروهای آمریکایی از سوریه و افغانستان را آغاز کند. با این حال، به دلایل متعددی از جمله تلاش برای حفظ پرستیژ بین‌المللی آمریکا، غلبه دیدگاه برخی اتاق فکرهای آمریکا که بر حفظ سیطره‌ی جهانی آمریکا تأکید داشتند و همچنان معتقد به تداوم امپریالیسم بین‌المللی آمریکا هستند، و همچنین ترس از قدرت‌گیری بیشتر رقاباتی چون چین، روسیه و ایران، این قبیل سیاست‌ها چندان زمینه بروز و ظهور پیدا نکرد. بنابراین، برخلاف شعارها و وعده‌های ترامپ، در عمل هزینه‌های توسعه‌طلبی آمریکا با کاهش

چندانی مواجه نشد. این در حالی است که جامعه آمریکا از سال ۲۰۰۸ با بحران اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند و با روی آوردن به ترامپ امیدوار بود که تغییری در اوضاع اقتصادی خود لمس کند. البته این اتفاق تا حدودی در آمریکا صورت گرفته بود و ترامپ، علی‌رغم اینکه فشارهای ساختاری در آمریکا مانع از آن شد تا هزینه‌های فزاینده‌ی استیلای بین‌المللی را کم کند، اما در مجموع عملکرد اقتصادی‌اش برای جامعه آمریکا مناسب بوده است. تا اینجا تصور می‌شد که ترامپ توانسته است عدم تعادل میان وضعیت نسبتاً بحران‌زده‌ی داخلی آمریکا با هزینه‌های فزاینده‌ی حفظ هژمونی بین‌المللی آمریکا را، بدون کاستن از هزینه‌های توسعه‌طلبی خارجی آمریکا، حل کند. این نقشه‌ای بود که امپریالیست‌های فعال در اتاق‌های فکر آمریکایی تدارک دیده بودند و علی‌رغم تمایل ترامپ به آن، وی مجبور به پیگیری و اجرایش شده بود.

تا اینکه با شیوع اپیدمی کرونا و آسیب‌پذیری شدید آمریکا در مقابل این بحران، بار دیگر، روند تحولات داخلی آمریکا که ترامپ تصور می‌کرد، توانسته است تا حدودی آن را سروسامان دهد، گرفتار شرایطی مانند شرایط قبل از روی کار آمدن ترامپ شد که برخی نمونه‌های آن مانند کاهش نرخ رشد اقتصادی، افزایش بیکاری و... شد. آمریکا گرفتار بحران کرونا بود تا اینکه ماجرای قتل جورج فلوید پیش آمد و به مثابه آتش زیرخاکستر، اعتراضات ضدنژادپرستی را در این کشور شعله‌ور کرد. در خلال این وضعیت، می‌توان حداقل به دو نکته مهم که به بحث افول هژمونی بین‌المللی آمریکا مربوط می‌شود، اشاره کرد:

۱- باتوجه به مسائل و گرفتاری‌های داخلی آمریکا، ترامپ احتمالاً چاره‌ای جز روی آوردن به نسخه ابتدایی خود برای اداره کشور آمریکا؛ یعنی کاستن از هزینه‌های سیاست خارجی و در عوض، روی آوردن به درون، نخواهد داشت. مسیری که اگرچه اقتضای شرایط آمریکاست، اما به افول هژمونی بین‌المللی آمریکا شتاب بیشتری می‌دهد.

۲- موفقیت کشورهای قدرتمند شرقی بویژه چین در کنترل اپیدمی کرونا، عامل دیگری است که به افول هژمونی آمریکا کمک خواهد کرد؛ زیرا پیش از این، چین که در مقایسه با آمریکا با آهنگ سریعتری در حال رشد مؤلفه‌های قدرت خود بود، در اثر ناتوانی و درماندگی آمریکا می‌تواند سرعت رشد خود را نسبت به آمریکا بیش از پیش کند.

نتیجه‌گیری

افول آمریکا واقعیتی است که به نظر می‌رسد که آمریکا گریزی از آن ندارد. نکته مهم در این میان آن است که باتوجه به شرایط در حال گذار جهانی، سیر کلان تحولات در نظام بین‌الملل، متأثر از این گذار خواهد بود. در داخل هیأت حاکمه آمریکا نیز دو دیدگاه رقیب در این زمینه وجود دارد؛ ناسیونالیست‌هایی مانند ترامپ معتقد به کوتاه کردن دست آمریکا از بسیاری از نقاط جهان و تمرکز بر مسائل داخلی آمریکا هستند و امپریالیست‌ها معتقد به تداوم نقش‌های آمریکا در جهان بوده و پرداخت هزینه‌های آن را اقتضای حفظ هژمونی بین‌المللی خود و گریزناپذیر می‌دانند.

آینده‌ی تحولات آمریکا متأثر از این دو متغیر کلان خواهد بود و به نظر می‌رسد که این قضیه در کوتاه‌مدت هم حل نخواهد شد.

بدون شک در این میان، کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران با درک این شرایط انتقالی در نظام بین‌الملل، باید به پرهیز از یکجانبه‌گرایی غرب‌گرایی و متعادل‌سازی سیاست خارجی خود (تعامل متوازن با شرق و غرب) روی آورده و با بهره‌برداری حداکثری از ظرفیت‌های خود، تلاش کند تا حداقل در سطح منطقه، به تثبیت موقعیت خود پردازد.